

پیام به هسته ها و فعالان حزبی

امان مردم آزادیخواه و عدالت جوی ایران، هر روز بیشتر به سوی انزوا و فروپاشی می رود و نیاز مبرم به استقرار آزادیهای دموکراتیک بیشتر قوت می گیرد.

محدود شدن هرچه بیشتر پایگاه رژیم و ناراضی فزاینده مردم از گسترش فقر و بی خانمانی و افزایش تورم و گرانی، زمینه حرکت های اعتراضی را بیش از پیش فراهم می سازد. در چنین شرایطی فعالیت انقلابی در راستای سازماندهی مبارزات خودپو و پراکنده مردم از وظایف خطیر توده ایهاست. تجربه پیکار اجتماعی در گذشته بارها نشان داده است که بدون سازماندهی و تحکیم صفوف مبارزاتی مردم نمی توان ضربه قطعی و در هم شکننده ای بردشمن وارد کرد.

ادامه در ص ۲

رزمندگان فداکار توده ای!

روزهای دشوار و حساسی که میهن ما در شرایط بشدت متحول بین المللی از سر می گذراند، برخورد هرچه مستولانه تر و خلاق تری را نسبت به مسائل ایران و جهان می طلبد.

در شرایطی که آزادی در دستور روز مبارزه خلق های جهان قرار گرفته است، رژیم ضد انسانی و ضد ایرانی "ولایت فقیه" چشم انداز تیره و تاری را در برابر خود می یابد. ساختار حکومت بحران زده "ولایت فقیه" در محاصره واقیعت های زمان ما و مبارزه بی

هم میهنان! آزادیخواهان!

برای نجات جان

نورالدین کیانوری و مریم فیروز

دست یاری بسوی شما دراز می کنیم!

ص ۲

توطئه، در شرف تکوین رژیم

● ارزیابی مجموع تغییر و تحولات در درون زندان، گویای آنست که رژیم دست اندرکار تدارک توطئه شومی علیه زندانیان سیاسی است.

بنظور تجدید محاکمه به بیرون رخنه می کند. ارزیابی مجموع تغییر و تحولات در درون زندان، خواه دریندهای مردان و خواه دریندهای زنان گویای آنست که رژیم دست اندرکار تدارک توطئه شومی علیه زندانیان سیاسی است.

آزادیخواهان! انسان دوستان!

باردیگر جان گروهی از بهترین، آگاهترین و فداکارترین فرزندان خلق در معرض خطر قرار دارد. تنها تلاش متحد و یکپارچه شما برای بسیج افکار عمومی در وسیع ترین سطح ممکن می تواند توطئه تازه رژیم را بی اثر سازد. اگر درخیمان وادار به عقب نشینی و درغلاف نشانندن تیغ های آخته شان نشوند، چه بسا هرروز باید آماده شنیدن اخبار تکان دهنده فاجعه ای خونبار بود. نباید گذارد جمع دیگری از آزادیخواهان و میهن دوستان زندانی ایران قربانی توطئه در شرف تکوین رژیم خونریز جمهوری اسلامی گردند.

آخرین اخبار دریافتی درباره وضع زندانیان و زندانیان سیاسی سخت نگران کننده و اضطراب انگیز است. پس از گذشت چند هفته از قطع ملاقات رفیق نورالدین کیانوری و مریم فیروز، اخیرا گروه دیگری از زندانیان سیاسی که در جریان دیدار هیئت اعزامی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، زبان به افشاکری درباره شرایط جهنمی زندانهای جمهوری اسلامی گشوده بودند، ممنوع الملاقات و شماری از آنان به سلول های انفرادی منتقل شده اند.

افزون بر این، مجموعه اخبار دیگری حکایت از آن دارد که وضع دریندهای زنان زندانی سیاسی نیز یکی غیرعادی است. گروهی از زنان زندانی را راهی سلول های انفرادی کرده اند و آنها را برای پرکردن ویدئو شدیدا تحت فشار قرار داده اند. در همان حال، در هفته های اخیر بطور مرتب از درون زندان خبر از بازجویی های تازه به تازه زندانیان

نامه مردم

ارگان مرکزی حزب توده ایران

شماره ۳۱۰، دوره هشتم، سال ششم، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۶۹

پدیده ای نو، شایان اهمیت و آموزنده در جنبش ضد رژیم

(در داخل کشور)

۲۰ فروردین ماه، اعلامیه ای مشترک به مناسبت اول ماه مه در تهران انتشار یافت که در عرصه جنبش ضد رژیم در داخل کشور پدیده ایست نو، شایان اهمیت و آموزنده. چرا که برای نخستین بار گروه نسبتا زیادی از هواداران سازمانها و احزاب و جمعیت های دموکراتیک حاضر در صحنه اصلی پیکار، برپای اعلامیه ای به مناسبت روز همبستگی جهانی زحمتکشان مشترکا امضا گذارده اند. هواداران حزب توده ایران، سازمان انقلابی کارگران ایران (راه کارگر)، سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت (نبرد رهائی)، کانون دموکراتیک جوانان ایران، گروهی از هواداران سوسیالیسم علمی، هواداران سازمان فدائی، نشریه "دیروز و امروز و فردا" کانون حمایت از زندانیان سیاسی ایران (نشریه "پانک رهائی") و هواداران حزب توده ایران (رزم خلق) از امضاء کنندگان این سند هستند.

آیا می توان این گام را امیدوار کننده خواند؟ به نظر ما، آری. ما، این وحدت عمل را گامی شایان توجه در راه تشکیل جبهه نیروهای خواهان آزادیهای دموکراتیک و صلح و طرد رژیم ولایت فقیه ارزیابی می کنیم.

علت اینکه ما اعلامیه ۲۰ فروردین ماه گروهی از نیروهای مخالف رژیم را آموزنده می خوانیم، روشن است. نظری حتی گذرا به نشریات منتشره در مهاجرت بیانگر وجود

ادامه در ص ۷

ادامه گزارش هیئت سیاسی به پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران

وضع اجتماعی - اقتصادی ایران

و

راهی که ما باید در پیش گیریم
ص ۲، ۳، ۴، ۵ و ۶

بر قرار باد "جبهه آزادی و صلح"، سرنگون باد رژیم "ولایت فقیه"!

هم میهنان! آزادیخواهان!

برای نجات جان

نورالدین کیانوری و مریم فیروز

دست یاری بسوی شما دراز می کنیم!

جان رفقا نورالدین کیانوری و مریم فیروز در معرض خطر جدی است. این دو زندانی سیاسی توده ای از فروردین ماه سال جاری ممنوع الملاقات شده اند و بار دیگر در منگنه انواع فشارهای جسمی و روحی و محرومیت از ابتدائی ترین حقوق زیستی، قضائی و انسانی یک زندانی سیاسی قرار گرفته اند تا اراده و روحیه پایداری شان درهم شکسته شود.

ممنوع الملاقات کردن رفقا کیانوری و مریم فیروز و تشدید آزار و فشار بر آنها، امری تصادفی و بدور از انتظار نبوده و نیست. زیرا در پی اقدام نورالدین کیانوری، دبیر اول پیشین حزب توده ایران و گروهی دیگر از فرزندان دریند خلق، در هنگام دیدار هیئت نمایندگی کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد از زندان اوین و افشای شرایط جهنمی فرمانروا برسیاهچالها و شکنجه گاههای رژیم آزادی کش "ولایت قتیبه" از زبان آنها، منطقا و بطور جدی بیم آن می رفت که این گروه از زندانیان سیاسی آماج کین توزی و انتقام جویی دژخیمان جمهوری اسلامی قرار گیرند. واقعیتی که در همدارهای مکرر "نامه مردم" نیز بازتاب یافت.

همه شواهد امر گواه بر آنست که نورالدین کیانوری و مریم فیروز به عنوان نخستین قربانیان دسیسه پردازانه تازم رژیم انتخاب شده اند. این انتخاب، به دلایل گوناگون، کاملا حساب شده صورت گرفته است.

اگر امروز نورالدین کیانوری در معرض انواع فشارها و محرومیت ها قرار می گیرد بخاطر آنست که در جریان دیدار گالیندوئل از "زندان اوین"، آگاهانه علیه رژیم خونریز "ولایت قتیبه" و دژخیمانش قیام کرد و در برابر زندانبانان و شکنجه گران صریح و روشن از هوج بودن اتهام "جاسوسی"، "قصد براندازی"، از شکنجه های وحشیانه و محروم بودن از حق برخورداری از وکیل مدافع در جریان محاکمه سخن گفت و دستهای نیمه فلج و انگشتان شکسته خود را نشان داد و اعدام هزاران جوان بیگناه را محکوم کرد. بدینسان، کیانوری بسهم خود، بسیاری از رشته های رژیم را پنبه کرد و به روشن ترین وجهی ماهیت ضد دموکراتیک و ضد انسانی آن را افشا ساخت. در رابطه با سخنان کیانوری به یک اصل حقوقی مراجعه می کنیم تا ژرفای موضوع بهتر درک شود. از نظر حقوقی، پذیرش اتهام و اعتراف به جرم زمانی دارای ارزش و اعتبار قانونی است که متهم نه در زیر شکنجه های جسمی و روحی، بلکه در شرایط طبیعی و برخورداری از سلامت تن و روان، در برابر شواهد و اسناد ارائه شده توسط مراجع ذیصلاح قانونی، خود اتهامی را بپذیرد یا به ارتکاب جرمی اعتراف کند. در غیر اینصورت، کس یا کسانی که به قصد پاهوش دوزی و پرونده سازی با توسل به شکنجه و آزار و اذیت و توهین، فردی را به اعتراف به گناهان ناکرده وادار می سازند، خود باید برکسی اتهام نشانده شوند و به تناسب اثبات جرم و اعمال غیرقانونی شان کیفر ببینند. مراتب بالا

که در جمهوری اسلامی حداقل بر روی کاغذ، خواه در قانون اساسی و خواه در قوانین حقوقی و جزائی ایران از سوی رژیم پذیرفته شده است، به شهادت عملکرد ضد دموکراتیک جمهوری اسلامی هیچگاه در عمل رعایت نشده است. یورش غافلگیرانه به حزب توده ایران، بازداشت و شکنجه و اعدام توده ایها، آنها به اتهام واهی، گواه روشنی بر این مدعاست. حال پس از گذشت بیش از ۷ سال از یورش به حزب توده ایران، سخنان اخیر رفیق کیانوری را پیش روی داریم که ماهیت ضد انسانی قضا و حقوق بشر اسلامی حکام مرتجع جمهوری اسلامی را فاش می سازد. سخنان کیانوری اثبات گر آنست که دژخیمان جمهوری اسلامی بر پایه جملیات و اتهامات ساختگی دست به بازداشت رهبران و اعضا و هواداران حزب توده ایران زده اند، و سپس متهمان را در سیاهچالهای دوزخی خود زیر وحشیانه ترین شکنجه های جسمی و روانی قرار داده اند و از جمله شوهای تلویزیونی را به عنوان دستاوردهای شکنجه و شلاق سرهم بندی کردند، تا اتهامات بی اساس منتسبه را به اثبات برسانند. در ادامه این سیاه کاریها و اعمال غیرقانونی خود، دژخیمان و مراجع قضائی جمهوری اسلامی متهمان را در دادگاههای در بسته سرپائی، بدون حضور هیئت منصفه و وکیل مدافع محاکمه به حبس های سنگین و یا در موارد نه اندک به اعدام محکوم کرده اند.

اینک در شرایطی که در جمهوری اسلامی از حکومت قانون نشانه ای در میان نیست، نورالدین کیانوری و مریم فیروز آماج آزار و اذیت و فشار قرار می گیرند، حال آنکه اگر در کشور ما آزادی و دموکراسی و حکومت قانون فرمانروائی می کرد، قاعدتا می باید با مبنا قرار دادن سخنان دبیر اول سابق حزب توده ایران، زندانیان توده ای بلافاصله آزاد می شدند و پرونده سازان و شکنجه گران تحت پیگرد قانونی قرار می گرفتند و به سزای اعمال ناشایست و ضد انسانی و جنایاتشان می رسیدند.

هم میهنان! آزادیخواهان!

نورالدین کیانوری با سخنان خود در دیدار با گالیندوئل جلوه ای از پایداری زندانیان سیاسی ایران را به نمایش گذارد. از اینرو، کینه حیوانی رژیم را نسبت به خود برانگیخت. حال، دژخیمان جمهوری اسلامی با تشدید فشار و اعمال انواع محدودیت ها تلاش می ورزند، اراده و روح پایداری او و همسرش، مریم فیروز، را درهم بشکنند و این دو زندانی سیاسی ساخرورده را که طی سالهای دراز زندان از نظر جسمی سخت فرسوده شده اند، نابود سازند.

در چنین شرایطی است که ما دست یاری به سویتان دراز می کنیم و از شما می طلبیم برای نجات جان این دو شخصیت سیاسی و اجتماعی که سراسر زندگی خود را فداکارانه صرف پیکار در راه امر زحمتکشان کردند و همچنین آزادی همه زندانیان سیاسی، بانگ اعتراض خود را رساتر سازید.

پیام به هسته ...

تردیدی نیست که زوال حتمی رژیم از گذرگاه پیکاری خستگی ناپذیر حول میرترین خواستهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مردم می گذرد و این نبرد بزرگ، پیش تازان فداکاری چون شما اعضای هسته ها و فعالان توده ای را می طلبد.

رفقا!

شما از زمره مشملداران پر افتخار مبارزه در راه آزادی، صلح و عدالت اجتماعی در ایران عزیز هستید. یورش سراسری رژیم به حزب ما که اکنون درست هفت سال از آن می گذرد، علیرغم همه قربانیا و لطماتی که بیار آورد، توانست درفش بر افراشته رژیم انقلابی و پرشور توده ایها را به زیر آورد. بی شک در این پایداری و تجدید حیات، شما هسته ها و هواداران حزب از جایگاه شایسته ای برخوردارید. حضور ایشان گرانه شما در سنگرهای دفاع از منافع مردم، آنها در یکی از سخت ترین دوره های تیره خود علیه استبداد و بی عدالتی نمادی از خصلت مردمی حزب ماست.

ما تردیدی نداریم که شما مانند همیشه با طرح گسترده شماره ها و برنامه عمل حزب (در کوتاه مدت) در جای جای میهن عزیز و درین زحمتکشان و آزادیخواهان کشور، در بسیج نیروها نقش شایسته خود را ایفا خواهید کرد.

در شرایطی که دشمن با کشتار هزاران مبارز دریند و اعمال شکنجه های فوق طاقت بشری به زندانیان سیاسی، میار مبارزه را به سطح حل مسئله مرک و زندگی ارتقاء داده است، شما در صف مقدم با وثیقه قرار دادن جانهای خود برای پیشبرد امر مردم زحمتکش و حزب، مبارزه ای بی امان را علیه رژیم "ولایت قتیبه" به پیش می برید.

بربستر همین ارزشهاست که حزب ما در آستانه پنجاهمین سالگرد حیات خود، همچنان زنده و پویانده است و خود را برای ایفای نقشی فاعلتر در تحولات سیاسی و اجتماعی آینده کشور آماده می سازد.

تدارک کنگره سوم حزب از جمله بویژه با یاری همه جانبه شما، کامی است چشمگیر در این راستا با هدف نوسازی حزب در همه عرصه های نظری، سیاسی و ساختار تشکیلاتی.

با احساس مسئولیت و شور و ابتکار یک توده ای دربرگزاری هرچه موفق تر کنگره حزب به پیش!

اندیشه تان پر بار، پیکارتان پیروز!

پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران

فروردین ماه ۱۳۶۹

پرورش در سطح نازلی است. در چنین اوضاع و احوالی، سران رژیم از نوسازی در ایران سخن می گویند. نوسازی برچه پایه ای باید صورت گیرد و اصولا راه رشد اجتماعی و اقتصادی ایران چگونه باید باشد؟

بیکاری، فقر و گرسنگی، بی خانمانی و بیسوادی و فساد گسترده جامعه را فراگرفته است. نرخ رشد جمعیت بسیار بالاست.

ادامه گزارش هیئت سیاسی به پلنوم کمیته مرکزی حزب توده ایران

وضع اجتماعی - اقتصادی ایران و راهی که ما باید در پیش گیریم

چگونه باید دهها میلیون ایرانی را از نظر کار دائم، خوراک، پوشاک، مسکن، آموزش، بهداشت و ... تامین کرد؟

حزب توده ایران باید برای پرشش هایی از این دست پاسخ صریح و روشن داشته باشد. پلنوم دیماه ۶۶ کمیته مرکزی گام های نخست را در این راستا برداشت. پلنوم همچنین برخی مسائل تئوریک را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و به نتایج معینی هم رسید. امروز نیز ما باید تلاش ورزیم تا پاسخ های قانع کننده برای پرشش های طرح شده بیابیم.

حزب ما، همیشه سعی کرده تا در تحلیل وضع ایران و جهان از شیوه برخورد دیالکتیکی بهره گیرد و هدفش همواره انطباق خلاق مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط جامعه ایران و بهره جویی از آن برای ارزیابی رویدادها بوده است. ما، به سوسیالیسم علمی وفادار بوده و هستیم. ما، دفاع از منافع طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان شهر و روستا را وظیفه عمده خود می دانیم. ما، در راه ساختمان سوسیالیسم در ایران مبارزه می کنیم. اما، این هدف درازمدت ماست و برای دستیابی بدان باید با مضللات کنونی کشور، واقع بینانه برخورد کرد.

حزب ما سیاست خود را در همه زمینه ها با در نظر داشتن منافع خلق ها و زحمتکشان ایران، در جهت آزادی و صلح و نیز پیشرفت اجتماعی تعیین می کند. در تدوین این سیاست ما نه تنها منافع طبقه کارگر و دهقانان تهیدست، بلکه منافع همه لایه ها و طبقات خلق را در نظر می گیریم. مثلا، چگونه می توان در کشوری که لایه های میانی درصد شکننده ای را تشکیل می دهند و سرنوشت حال و آینده کشور به گونه ای با موضع گیری آنها در ارتباط است. آنان را نادیده گرفت؟

در این تردیدی نیست که ما در تعیین خط مشی سیاسی از تواندیشی الهام می گیریم. ولی، در این راه به هیچ وجه تا سطح نمونه برداری و تقلید طوطی وار سقوط نمی کنیم. از اینرو، تلاش ما آنست که تحلیل ما از اوضاع و احوال کنونی ایران سرشت واقع بینانه داشته باشد.

در پی ارائه طرح هیئت سیاسی برای نظرخواهی، رقبا برای پربارساختن محتوای طرح از خود احساس مسئولیت جدی نشان دادند. در پاسخ به این برخورد شایسته، ما نیز بادر نظرگرفتن پیشنهادهای ارائه شده و نیز تصمیم هیئت سیاسی، اصلاحات بسیاری در آن به عمل آوردیم. شایان بیان است که در مواردی نه اندک طرح دستخوش تغییرات مضمونی کیفیتا نوین گردید.

پیش از آغاز به بحث، در پیوند با مطالب مطرح شده از جانب رقبا تذکر دو نکته ضرور است:

اولا، گزارش هیئت سیاسی به پلنوم کمیته مرکزی هرچند در برگیرنده برخی مسائل تئوریک و اقتصادی است، ولی برای آن تهیه نشده است که پاسخگوی همه مسائل تئوریک و اقتصادی در ارتباط با روندها و تحولات جاری در مقیاس جهان و جامعه ما باشد. البته باتوجه به روندها و رویدادهای پراهمیت جهانی و حدت مضللات اجتماعی -

اقتصادی ایران، تلاش ورزیدیم گرهی ترین مسائل ایران و جهان و نیز بویژه جنبش جهانی کارگری و کمونیستی را به گونه ای مستند و همه جانبه تحلیل کنیم و ضمن شکافتن ماهیت آنها، نقطه نظرات خود را ارائه دهیم.

ثانیا، در رابطه با خواست پاره ای از رقبا دایر بر ضرورت تشریح ساختار طبقاتی جامعه در گزارش، خاطر نشان می سازیم که ساختار طبقاتی جامعه در برنامه حزب عمیقا مورد بررسی قرارگرفته است و از آنجائی که در فاصله کوتاه زمانی بین کنفرانس ملی تا امروز، تغییرات اساسی ای در ساختار طبقاتی و ترکیب نیروهای اجتماعی بوجود نیامده و نمی توانست بوجود بیاید، به نظر ما نیازی به تجدید نظر دیده نمی شود.

هدف از تحلیل آنچه در جامعه ما می گذرد، تعیین شمارهای مرحله ای و پیدا کردن طرق تحقق بخشیدن به آنهاست. رویدادهای کشور افکار عمومی را نه تنها در سطح ملی، بلکه در سطح بین المللی نیز به خود مشغول داشته است. البته دور از واقعیت خواهد بود اگر تلاش امپریالیسم برای دسترسی به منابع زیرزمینی ایران را علت عمده توجه به حوادث کشور بدانیم. آنچه در این میان باید قبل از هرچیز جلب نظر کند موقعیت جغرافیائی - سیاسی ایران است. ایران با اتحاد شوروی ۲۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک دارد. ایران، دوکشور پاکستان و ترکیه را که دارای اهمیت استراتژیک برای امپریالیسم جهانی است از راه خشکی به هم متصل می سازد. ایران بزرگترین و پرجمعیت ترین کشور در منطقه خلیج فارس، به مثابه یکی از سرشارترین منابع نفت و گاز جهان بشمار می رود و از این نظر نقش مهمی دارد.

بنابراین می توان گفت هرآنچه در کشور ما روی می دهد، خواه ناخواه تاثیر معینی بر رویدادهای جهانی خواهد گذاشت. اهمیت تحلیل ما و نتیجه گیری از آن نیز در اینجا نهفته است.

حزب توده ایران، به عنوان حزب طبقه کارگر، باید دقیقا تناسب نیروها در جامعه و ماهیت طبقاتی و پایگاه اجتماعی حاکمیت و نیروهای شرکت کننده در آن و نیز میزان ثبات سیاسی رژیم را ارزیابی کند. آگاهی از این امر برای تعیین شمارهای مرحله ای اهمیت فوق العاده دارد. افزون براین، بشریت بزودی پا به سده بیست و یکم می گذارد. ما با چه توشه ای می خواهیم به پیشواز این سده برویم؟ کشور ما دچار بحران عمیق ساختاری است. تولید صنعتی و کشاورزی ما در سطح پائینی قرار دارد. بهداشت و آموزش و

بررسی مسئله ثبات سیاسی رژیم حاکم و یا عدم آن، کلید درک رویدادهای کشور است. البته، منظور ما از ثبات سیاسی، ادامه حیات رژیم نیست. تا يك سال قبل از سقوط رژیم شاه برخی از

سیاستمداران جهان منکر عدم ثبات سیاسی آن رژیم بودند. ولی رژیم شاه عملاً از داخل منفجر شد. رژیم جمهوری اسلامی در چه وضعی است؟ بدون مبالغه می توان گفت که عدم قبول آتش بس برای رژیم که فاقد ثبات سیاسی بود به معنی آغاز فروپاشی جمهوری اسلامی محسوب می شد. جمهوری اسلامی با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ کوشش کرد تا از فروپاشی رژیم در کوتاه مدت جلوگیری کند. اما، جلوگیری از این روند در دراز مدت ناممکن است. مسائل و تضادهایی که اکنون در جامعه مطرح است به مراتب حادثتر از مسائل و تضادهای قبل از جنگ و پیش از انقلاب بهمن ۵۷ است. درحال حاضر، دردهای اجتنابناک اقتصادی ایران به مراتب شدیدتر از ده سال پیش و علاج آنها با وجود رژیم دیکتاتوری مذهبی در تضاد است.

پذیرش آتش بس ضربه ای بود به سپاه پاسداران، بویژه اینکه سران رژیم، رضایی، فرمانده سپاه، را مجبور کردند که بر صفحه تلویزیون ظاهر شود و مسئولیت شکست ها را به عهده گیرد. این امر که بر روابط روحانیون و سپاه پاسداران لطمه جدی وارد ساخت، از جمله عوامل تضعیف و بی ثباتی رژیم به شمار می رود.

پایان جنگ برای توده های میلیونی مردم به معنی پایان فقر و مسکنت و بی خانمانی و گسترش عدالت اجتماعی بود. در واقع نیز جنگ، روند تقسیم جامعه به دو قطب - صاحبان ثروت و محرومان - را تشدید کرد. ثروتمندان ثروتمندتر و فقرا فقیرتر شدند.

با پایان جنگ مبارزه برای بهبود شرایط زندگی، بویژه میان کارگران و دانشجویان، به سطح نوینی ارتقاء می یابد. اعتصاب های دسته و گریخته کارگران و تظاهرات دانشجویان، با وجود حاکمیت ترور و اختناق بی سابقه، علائمی از پایان فروکش جنبش در جامعه است. سال پیش نفتگران که نقش تعیین کننده ای در پیروزی انقلاب بهمن داشتند، خواهان بهبود شرایط کار و زندگی خود شدند دانشجویان نیز با اعتراضات و اعتصابات پر دامنه خود خواستار حل مسائل صنفی از قبیل خوابگاه گردیدند.

در هر دو مورد اعتراض، خواه از سوی دانشجویان و خواه از سوی کارگران نفت، وضع به اندازه ای حاد بود که خصمی راسا به صدور پیام متوسل شد. او در پیام هایش یک بار دیگر کوشید با طرح ضرورت دفاع از اسلام، مسائل مادی و خواستهای زحمتکشانش را در درجه دوم اهمیت قرار دهد. جانشینان خصمی هم می کوشند تا پایشان را جای پای او بگذارند. اما، اینگونه تبلیغات دیگر در جامعه خریدار ندارد. مردم خواهان زندگی بهتر هستند، ولی رژیم که قادر به تحقق خواست های مردم نیست از آنها می خواهد تا کمربندها را هرچه سفت تر ببندند.

کوشش رژیم برای زهرچشم گرفتن از توده های معترض از طریق کشتار جمعی زندانیان سیاسی (که آنان نیز در پشت میله های آهنین، به مبارزه خود برای دستیابی به حقوق انسانی ادامه می دادند) نه نقطه به نتیجه دلخواهشان نرسید، بلکه برعکس بر خشم و نفرت نسبت به رژیم حاکم در جامعه دامن زد و پایه های قدرت آن را لرزان تر ساخت.

سرکوب، نخستین پاسخ حکومت های خودکامه به بحران های اجتماعی - سیاسی است که در عین حال نشانگر عدم ثبات و عدم مشروعیت آن رژیم ها نیز هست. مانورهای تحت نام "عملیات کمین و دفاع شهری" با شرکت ۶۰۰ هزار بسیجی در سراسر کشور را هم باید از این دیدگاه ارزیابی کرد. این مانورها علیه دشمن خارجی نبود. در جریان مانورها، بسیجی ها راههای ورودی و خروجی شهرها را مسدود می کردند، به "مراکز فرضی دشمن داخلی" حمله می کردند، با انفجارهای بی در پی به تخریب فرضی "میدان های اصلی شهرها" می پرداختند. رژیم دارای ثبات سیاسی نیازی به مانور وسیع علیه "دشمن داخلی"، یعنی خلق، ندارد.

عدم ثبات رژیم را می توان از ادامه سیاست نظامی کردن شئون اجتماعی - اقتصادی جمهوری اسلامی نیز به روشنی دید. جنگ پایان یافته است. منطقی باید به سیاست نظامیگری نیز پایان داده شود. اما، رژیم همچنان بیش از یک میلیون انسان را در ارتش و سپاه و بسیج مسلح کرده و در خطوط مرزی و سرایزخانه ها نگاهداشته است. رژیم از بازگشت آنها به شهرها و روستاها هراس دارد. این نیروی عظیم، پس از ۶ سال جنگ بی حاصل، کار و زندگی و رفاه می خواهد و برای دستیابی به این خواست

ها به درستی خواهان کاهش سریع بودجه نظامی است. خیانت سران مرتجع جمهوری اسلامی به آماجهای انقلاب سبب رویگردانی فزاینده مردم از رژیم گردیده است. پایگاه اجتماعی رژیم روز به روز محدود تر می شود. این خود یکی دیگر از علل بی ثباتی رژیم "ولایت فقیه" و سرچشمه های نگرانی حکام جمهوری اسلامی بشمار می رود.

تشدید اختلاف میان دو جناح عمده در هرم و پیرامون حاکمیت به مثابه یکی از پدیده های مهم، نشانه دیگر عدم ثبات رژیم بشمار می رود، بویژه اگر به هرچه عمیق تر شدن اختلاف هاتوجه کنیم. این دو جناح که به "میانه روها" و یا "واقع گراها" و "تندروها" و یا "تندگراها" مشهورند، سالهاست رویاروی هم قرار داشته و در مبارزه با هم هر دو از "شمشیر" خصمی استفاده کرده اند. شخص خصمی در زمان حیاتش یگانه عامل حفظ "موازنه نیروها" در حاکمیت به منظور ممانعت از برخورد میان آنها بود.

حزب توده ایران در اسناد کنفرانس ملی، ساختار دولتی در جمهوری اسلامی را ساختار قرون وسطایی نامید. ما نوشتیم که در استان ها و شهرستان ها امام جمعه ها و نمایندگان امام "هسته مرکزی قدرت" را تشکیل می دهند و در پشت سر تبعیت ظاهری فرمانداران و استانداران از آنها، در بسیاری موارد دشمنی آشتی ناپذیر نهفته است. افزون بر این، میان امام جمعه ها و نمایندگان امام نیز اختلاف عمیق وجود دارد. باید خاطرنشان ساخت که رابطه های سپاه پاسداران هر استان و شهرستان با مرکز نماینده های "رهبر" هستند و خود آنها هم میان خود اختلاف دارند.

اختلاف میان سپاه پاسداران و ارتش و نیز میان کمیته ها و شهرداری واقعی است انکار ناپذیر. اختلاف درونی، هر یک از این نهادها را هم مانند خوره می خورد.

مجموعه این عوامل، آن هم در شرایط خلاء بوجود آمده پس از مرگ خصمی، نمی تواند بی ثباتی رژیم را تشدید نکند.

برخی از بلندگویان رژیم مدعی هستند که "جناح های فکری موجود در نظام" حاضرند برای "حفظ و مصلحت نظام" از "اندیشه های جناحی" خود بگذرند. به باور ما، چنین نظری منطقی نیست. زیرا از اندیشه و یا اعتقاد "جناحی"، اگر واقعا وجود دارد نمی توان گذشت. اختلاف ها در هرم حاکمیت بازتاب تضاد طبقاتی و مبارزه نیروها در بطن جامعه است. البته وقتی ما از مبارزه طبقاتی سخن می گوئیم، آن را در مقیاس گسترده در نظر داریم. اگر بپذیریم که هر یک از جناح های اجتماعی گروههای ویژه ای را پشت سر دارند، باید قبول کنیم که هر یک از آنها نیز برای دستیابی به اهداف معین اقتصادی - سیاسی مبارزه کرده و می کنند. بنابراین بدون تأمین این منافع، یعنی خواست لایه های معین اجتماعی، اختلاف کماکان ادامه خواهد داشت.

در برخورد "میانه روها" و "تندروها" با معضلات اجتماعی - اقتصادی و سیاسی در چهارچوب نظام سرمایه داری تفاوت محسوسی وجود دارد. اگر جناح نخست خواهان "سپردن کار مردم به دست مردم"، یعنی به سرمایه داران است و ضرورت اتخاذ سیاست "دروازه های باز" به قصد جلب سرمایه انحصاری خارجی را یگانه راه رشد اقتصادی می داند، جناح دیگر خواهان نظارت دولت بر اقتصاد و تحدید حیطه عملکرد بخش خصوصی و استفاده از سرمایه عظیم انباشته شده در دست بازرگانان برای رشد تولید صنعتی است و با سیاست "دروازه های باز" مخالفت می کند. این گروه مخالف همیاری با انحصارهای فراملی است و سرمایه خارجی را در محدوده بهره گیری از تکنولوژی مدرن مطرح می سازد.

شواهد موجود گواه بر آنست که اختلاف های موجود میان دو جناح عمده در هرم حاکمیت و پیرامون آن نقطه با بدست گرفتن انحصار حاکمیت از جانب این یا آن جناح امکان پذیر است.

از چه راههایی ممکن است حاکمیت انحصاری بدست آید؟ جواب به این سؤال برای تعیین سیاست حزب از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است.

دو جناح عمده می توانند در مواردی برای دفاع از خود و تعرض به نیروهای مترقی و انقلابی زبان مشترک پیدا کنند. اما، تجربه نشان داده که عمر چنین سازشی کوتاه است و اصولاً با وجود اختلاف های بنیادی نمی تواند دیرپا باشد. بنابراین در اینجا به هیچ وجه بحث بر سر امکان سازش موقتی دو جناح در برابر خطری که آنان را تهدید کند نیست. این یک امر طبیعی است. اما آنچه باید دقیقاً مورد حلای قرار گیرد مضمون و چگونگی برخورد میان دو جناح عمده در هرم حاکمیت و پیرامون آن

است.

در واقع نیز انتخاب خامنه ای به "رهبری"، آن هم پس از بند و بست های پشت پرده، وجود خلاء پس از مرگ خمینی را به عیان نشان داد، بویژه اگر در نظر گرفته شود که خامنه ای دارای شرط مرجعیت نیست. خود وی پس از انتخاب گفت که معلوم نیست این گزینش جنبه دائمی داشته باشد. منظور وی "انتخاب" شدنش برخلاف قانون اساسی بود که مدتی بعد در جریان "همه پرسی" به اصطلاح تصویب شد.

انتخاب خامنه ای به رهبری، اختلاف جدیدی را موجب گردید. دعوا برسر مرجعیت و مخالفت علنی یا غیرعلنی مراجع تقلید گوناگون با مرجع تعیین شده از جانب خامنه ای - رفسنجانی - مشکینی، از جمله این اختلاف هاست. تصادفی نیست که حائری زاده در مجلس گفت: "در این زمان حساس مطرح کردن مراجع گرامی دیگر یکپارچگی و اتحاد مذهبی - سیاسی را به خطر می اندازد و باعث سردرگمی و سرگردانی مردم و تفرقه در امت اسلامی می شود" ("اطلاعات" ۳۱ خرداد ۶۸).

تصادفا مسئله مرجعیت و انتخاب اراکی به این سمت، ضعف رهبری را آشکار کرد. چون مراجع و فقها باید از "رهبر" مجتهد، یعنی خامنه ای، تنها در امور حکومتی تبعیت کنند، اما در امور غیر حکومتی باید تابع مرجع تقلید شد. اما، مرجع تقلید مانند گذشته واحد نیست.

برخی از روحانیون با اشاره به نظر "مراجع موجود" دایر بر جایز بودن "بقای بر تقلید میت" می گویند، مقلدین خمینی می توانند به تقلید خود باقی بمانند.

مدرسین حوزه علمیه قم، گلیپایگانی را به عنوان مرجع تقلید انتخاب کردند. وی در پاسخ به تلگرام خامنه ای، او را ملزم به "عمل بر وفق شرع" کرد. این بدان معناست که خامنه ای فقط می تواند مجری باشد و در مقام ائمه نیست.

در مشهد هیئت امنائی تشکیل می شود که مقلدین را در مسائل شرعی راهنمائی کند بدین سان رژیم با تعدد مراجع تقلید روبروست که این امر به اختلافات حتی سیاسی دامن خواهد زد. معلوم نیست مرز میان مسائل حکومتی و غیرحکومتی کجاست و از جانب چه کسانی باید تعیین گردد. اگر مراجع موضوعی را غیرحکومتی بدانند و در مورد آن فتوا بدهند درحالی که "رهبر" همان موضوع را حکومتی تشخیص بدهد، حکم چه کس و یا کسانی درست خواهد بود؟ بدین سان رژیم در چنین وضعی "با مفاسد و مشکلات" روبرو خواهد شد.

این شواهد برخورد در درون هیئت حاکمه را که بی شک در صورت تداوم، تاثیر منفی در حاکمیت خواهد گذارد و نسبت به اهمیت خود پایه های آن را متزلزل خواهد کرد، عیان می سازد. به نظر می رسد، مسئله نقض وحدت رهبری سیاسی و مرجعیت پس از مرگ خمینی و تعدد "مرجعیت"، هرج و مرج موجود در حاکمیت را عمیق تر خواهد کرد.

در این پیوند، لایحه قانونی برده شده به مجلس شورای اسلامی دایر بر ضرورت مراعات و اجرای مسائل مطروحه در وصیت نامه خمینی توسط دستگاههای مختلف اجرائی، قضائی، و نظامی و انتظامی کشور به مثابه "خط مشی نظام جمهوری اسلامی" برای حال و آینده هدف سیاسی معینی را تعقیب می کند که مورد نظر "تندروها"ست.

سازش در مورد انتخاب خامنه ای به مقام "رهبری"، از آنجا که با موانع و اشکالات فراوان قانونی روبروست و این اشکالات نه تنها پس از بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی از بین نرفته، بلکه افزون تر نیز شده و شکننده است و نمی تواند مدت زمان طولانی دوام داشته باشد.

واقعیات بیانگر آنست که پایه های اعتماد به "رهبر" حتی در بین بخشی از خدمتگزاران و دست اندرکاران رژیم از جمله نمایندگان مجلس فرو ریخته است و به خامنه ای نه بعنوان یک رهبر مذهبی واجب الاطاعه، بلکه بعنوان بیانگر "منویات جناح خاص" می نگرند.

و اما درباره موضع توده ها باید خاطر نشان ساخت که اکثریت آنها اعتمادی به رژیم ندارند و اصولا نقشی هم در به اصطلاح انتخاب "رهبر" نداشته اند. به موجب اصل ۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی، "ولایت مطلقه" یعنی واگذاری حق حل و فصل مسائل کشوری به شخص "ولی ققیه" که می بایست مورد پذیرش اکثریت مردم باشد.

درجریان بازنگری قانون اساسی، اصل بسیار مهم ضرورت پذیرفته شدن "رهبر" از جانب اکثریت مردم حذف و انتخاب وی (طبق ماده ۱۰۷) به مجلس خبرگان واگذار گردیده است. بدین سان "رهبر جدید" عملا تابع

هنوز خمینی در قید حیات بود که بر سر رهبری پس از مرگ وی میان طیفی از هواداران آیت الله منتظری، گروه مهدی هاشمی و جناح رفسنجانی - خامنه ای برخورد و اختلاف نظر شدید پیش آمد. در این مبارزه برای نخستین بار خمینی و گروه رفسنجانی - خامنه ای حکم اعدام افراد معمم را صادر کردند. نباید فراموش کرد که تا آن ایام روحانیون حاکم در بدترین حالت به خلع لباس حکم می دادند و حاضر به رواج خونریزی روحانی به دست روحانی نبودند.

حزب توده ایران به موقع خود در تحلیل علل دستگیری و اعدام مهدی هاشمی و یارانش، به درستی کنار گذارده شدن منتظری از عرصه سیاست را پیش بینی کرد. رویدادهای بعدی، بویژه اعدام گروه امید نجف آبادی و ... از نزدیکان منتظری، درستی نظر ما را نشان داد.

نمونه دیگر رویداد تشدید حمله به موسوی، نخست وزیر وقت رژیم، و داستان استعفا او بود. گروه رفسنجانی - خامنه ای پس از موفقیت در سرکوب فیزیکی طرفداران منتظری، یورش پنهانی به موسوی را سازمان دادند. اوایل آذرماه ۶۷ حمله به موسوی تشدید گردید.

در "نامه سری" موسوی به خامنه ای، علت اصلی استعفا او بیان شده است. این نامه آگاهانه به خارج انتقال داده شد و به مقیاس وسیع انتشار یافت. وی در نامه خود ضمن برشماری علل استعفا از جمله می نویسد:

۱- مسلوب الاختیار شدن دولت در سیاست خارجی؛
۲- ارسال نامه به روسای دیگر کشورها توسط رفسنجانی بدون اطلاع دولت و شخص نخست وزیر؛

۳- تماس وزارت امور خارجه، تحت نظر خامنه ای، از طریق پنج کانال سری با واشنگتن بدون اطلاع رئیس دولت؛

۴- اجراء عملیات برون مرزی (اعمال حزب اللهی ها در لبنان، هواپیما ریائی، بمب گذاری) بدون دادن خبر آنها به دولت.

بدین سان موارد اختلاف که منجر به استعفا موسوی گردید، جدی بود و می توانست به سقوط دولت وی بیانجامد. اما ورود خمینی به میدان و رد استعفا وی گامی بود برای نجات موسوی. با این حال این اقدام نیز کافی نبود. خمینی با صدور فرمانی تعیین وی به مسئولیت "آداره کلیه امور جانبازان" موقتا نقشه گروه رفسنجانی - خامنه ای را با بن بست روبرو ساخت. خمینی در فرمان خود خطاب به موسوی علت این گزینش را که جز جانبداری از وی و گروهش و تداوم تلاش جمعی سازش جناح ها نبود پنهان نکرد.

واقیعت آنست که، بویژه پس از انتخاب رفسنجانی به مقام ریاست جمهوری و بازنگری قانون اساسی از جمله برای قدرت بخشیدن به رئیس جمهور از طریق حذف نخست وزیر، بی اساس بودن ادعای گروه رفسنجانی - خامنه ای دایر بر "وحدت" میان سران رژیم به اثبات رسید. رفسنجانی با حذف عده ای از وزراء سابق که به جناح "تندروها" منسوب بودند از فهرست کابینه پیشنهادی خود و کنار گذاردن میرحسین موسوی از مقام حساس نخست وزیر، نشان داد که عمر سازش دو جناح عمده حتی کوتاه تر از آنچه که تصور می رفت، بود.

۲۴ مرداد ۶۸ برخی از نمایندگان مجلس، هنوز قبل از تغییرات در قوه قضائیه، نگرانی خود را از منزوی شدن "افرادی که بارها توسط امام امت تایید شده اند" بازگو کردند. قاضی زاده هاشمی، یکی از نمایندگان مجلس رژیم، پس از اعلام نام وزراء جدید که عده ای از آنها تحصیل کرده آمریکا هستند گفت: "یقین دارم اکثریت قاطع کسانی که قبل از انقلاب در آمریکا تحصیل کرده اند عمدتا تفکرشان آمیزه ای از تفکر اسلامی و آمریکائی است و در کابینه جدید موفق نخواهند شد."

آیا می توان با توجه به هشدارهای خمینی گفت که پس از مرگ وی همه اختلاف های پیش گفته به فراموشی سپرده شده و جناح بندی ها به خودی خود از بین رفته است؟

سیر رویدادها پس از مرگ خمینی نشانگر تشدید اختلاف ها میان دو جناح عمده تا مرز تهدید به نابودی فیزیکی یکدیگر است.

حزب، در اعلامیه خود به مناسبت درگذشت خمینی به درستی نوشت که سران رژیم علاجی جز سازش ندارند. اما، این سازش نمی تواند درازمدت باشد. تصور اینکه خمینی "عامل" اختلاف بوده و با مرگ وی دیگر جناحی و اختلافی باقی نمانده، در بهترین حالت خوشبینی بی اساس است.

گرداندگان مجلس خبرگان خواهد بود. اصل ۱۰۷ مسئله "داشتن صلاحیت مرجعیت رهبری" را با "علم به احکام و موضوعات" قهقی تعویض کرده که این نیز عملاً تیشه به ریشه "ولایت قهقی" زده است.

در واقع می توان گفت که پیش زمینه های تحقق شمار حزب دربارۀ طرد رژیم "ولایت قهقی" پس از مرگ خمینی فراهم می گردد و اختلاف جناح ها و مبارزه برسر قدرت، عملاً در محدوده معینی، "ولایت قهقی" را از مضمون و محتوای مورد نظر خمینی خالی کرده است. در مقابل، در مواد بازنگری شده قانون اساسی برخی اختیارات رئیس جمهور تا حد اختیارات خمینی در زمان حیاتش ارتقاء داده شده است که این نیز نمی تواند در درازمدت تضاد میان "رهبر" و "ریاست جمهوری" را تشدید نکند.

تجربه ده سال گذشته نشان می دهد که تلاش خمینی برای ایجاد "همزیستی" و یا به قول خود وی "وحدت" میان دو جناح عمده با شکست روبرو گردید. هیچ دلیلی وجود ندارد که امروز، در غیاب وی ناگهان به اختلاف ها پایان داده شود. مبارزه برسر قدرت ادامه خواهد یافت و جناح ها از هرفرست و امکان و هر شکل و شیوه، از جمله حذف و طرد و نابودی جسمانی یکدیگر، برای رسیدن به اهداف خود استفاده خواهند کرد.

رفسنجانی در مراسم تحلیف در مجلس شورای اسلامی از "دوره جدید" و "مرحله جدید" یاد کرد. وی در سخنرانی خود از جمله پیرامون ضرورت فعال کردن ساختار دولتی سخن گفت.

در "مرحله جدید" ساختار حکومتی باید تغییر یابد. زیرا در غیراینصورت نه سرمایه به اصطلاح سرگردان داخلی و نه از همه مهمتر سرمایه انحصاری خارجی را می توان جلب کرد. گروه رفسنجانی - خامنه ای چنان که گفتیم، طرفدار نزدیکی به غرب است و به ثبات سیاسی و تضمین نیاز دارد. رفسنجانی و پاراننش از جمله "رسالتی ها"، باید چنین خواستی را برآورده سازند. "تندروها" با مخالفت آشکار و بی پرده خود سد راه عمده جناح "میانه رو" هست. تا زمانی که این سد شکسته و نابود نشده است، پایه حاکمیت "رهبران جدید" متزلزل خواهد بود.

حال این پرسش پیش می آید: آیا می توان گفت که گروه رفسنجانی - خامنه ای در نبرد برسر قبضه قدرت به پیروزی نهائی رسیده اند؟ به نظر ما هنوز نمی توان به این پرسش پاسخ قطعی داد. اشتباه خواهد بود، اگر اتحاد رفسنجانی و خامنه ای و حمایت گروه آذری قوی از آنها را پایدار بدانیم.

در این میان، نقش احمد خمینی، "یادگار امام" را هم نباید از نظر دور داشت. احمد خمینی به مثابه فرد نزدیک به محتشمی و ... از گروه "تندروها" علیرغم میل جناح "میانه رو" با بار عام دادن به نمایندگان نهادها و بنیادها و سخنرانی ها و موضع گیری های خود بطور غیرمستقیم بر سیر حوادث تاثیر گذارد. همچنین نباید خواست "رسالتی" ها، به رهبری آذری قوی، را نیز در زمینه شرکت در رهبری نادیده گرفت. آنها در مبارزه علیه "تندروها" با "میانه روها" همراهی می کنند، ولی قابل پیش بینی است که پس از پیروزی بر جناح "تندروها" رویاروی "میانه روها" در قبضه کردن حاکمیت قرار خواهند گرفت.

در مورد ائتلاف رفسنجانی و خامنه ای هم باید گفت که درست است که ظاهراً و عملاً رفسنجانی و خامنه ای قدرت بالفعل بیشتری را در این ائتلاف دارند، اما قدرت قانونی خامنه ای به عنوان "رهبر" حداقل در مسائل سیاسی بیشتر از رفسنجانی است. با توجه به جاه طلبی و خودمحوربینی های خاص هر دو "رهبر"، امکان درگیری میان آنها به هیچ وجه يك امر محال نیست. بویژه اگر در نظر گیریم که پس از انتخاب خامنه ای به مقام "رهبری"، رفسنجانی در يك مصاحبه مطبوعاتی گفت: "ما با خامنه ای به این نتیجه رسیدیم که نباید اداره فردی وجود داشته باشد. اما بعدها، پس از مذاکرات زیاد به این نتیجه رسیدیم که خامنه ای را به سمت کنونی انتخاب کنیم".

اینکه در وهله نخست رفسنجانی طرفدار شورائی بودن "رهبری" البته با شرکت خودش بوده، گویای نارضائی وی از "اداره فردی" امور توسط خامنه ای است. اما، شورای پیشنهاد شده نتوانست اکثریت چشمگیری را بدست آورد.

وانگهی رفسنجانی در ایجاد ساختار جدید حاکمیت در "مرحله جدید" که هدف از آن سرو سامان دادن به وضع فلاکت بار اقتصادی به کمک سرمایه انحصاری و داخلی است، حربه برنده "حفظ استقلال جمهوری اسلامی" را از دست خواهد داد. اگر این روند با بهبود سریع و ملموس زندگی دهها میلیون انسان همراه نباشد - که نخواهد بود- رفسنجانی و پاراننش قربانی نوبتی خواهند شد.

ما معتقدیم که رژیم در کوتاه مدت نخواهد توانست تحولی در جهت تحقق خواست های اجتماعی - اقتصادی مردم بوجود آورد. بنابراین اقتصاد ورشکسته مانند شمشیر داموکلس بالای سر "رهبران جدید" آویزان خواهد بود.

برای جلب سرمایه، "رهبران جدید" باید تدابیر جذب کننده ای از قبیل بازپس دادن صنایع و بانکها و زمین های ملی شده به "صاحبان اصلی" اتخاذ کنند، اجازه بازگشت به گروه های سنتی - مالی حکمفرما در دوران رژیم گذشته بدهند و نظام سرمایه داری وابسته را رسماً پذیرا گردند. آیا، این تدابیر، آن هم پس از ۱۰ سال تبلیغ علیه "مستکبرین" و امپریالیسم آمریکا برای مردم قابل هضم خواهد بود؟ آیا "تندروها" تحت شرایط معین، از این فرست طلایی برای پوررش به "میانه روها" و دستیابی به موضع برتر استفاده نخواهند کرد؟

در بررسی آینده جناح رفسنجانی - خامنه ای نباید نفوذ منتظری و پاراننش را نیز فراموش کرد. پس از مجبور ساختن منتظری به استعفاء محبوبیت وی به عنوانی فردی که مظلوم واقع شده به میزان زیادی بویژه در پیرامون حاکمیت افزایش یافته است.

مجلس شورای اسلامی در ترکیب فعلی مشکل دیگر گروه رفسنجانی - خامنه ای بشمار می رود. "روحانیون مبارزه تهران" که دبیرش کروبی، رئیس کنونی مجلس شورای اسلامی است و روحانیونی مانند محتشمی، خویشی ها، توسلی، خلخالی، غفاری و ... در آن عضویت دارند. طبعاً ساکت نخواهند نشست و به مبارزه با گروه رفسنجانی - خامنه ای ادامه خواهند داد. میرحسین موسوی و تعداد زیادی از معاونان و مدیران کل که "کنار" گذارده شده اند، در زمره مخالفان بالقوه "رهبران جدید" قرار دارند.

تندروهای دیگری از قبیل دانشجویان مسلمان عضو "دقتر تحکیم وحدت" و نیز بخشی از طلاب حوزه های علمیه و روحانیون قم و اسفهان و مشهد و تهران نیز در صف مخالفان رفسنجانی - خامنه ای قرار دارند.

"میان روها" فقط با استقرار يك حکومت استبدادی مطلق که لبه تیز تیغ آن در عین حال متوجه رقبا و سرکوب فیزیکی "تندروها" و تشدید ترور و اختناق به قصد سرکوب اعتراض توده ها باشد می توانند حاکمیت خود را حفظ کنند. اما، سیر رویدادها نشانگر آن است که احتمال شکل گیری دیکتاتوری مشابه خمینی در کشور در شرایط موجود بعید به نظر می رسد. البته در صورت محدود بودن مخالفان "رهبران جدید" شاید سرکوب فیزیکی آنان امکان پذیر می بود. اما اولاً، دامنه مخالفان در جناح "تندرو" بسیار وسیع است و ثانیاً، حتی با حذف فیزیکی این جناح مبارزه برسر قدرت پایان نخواهد یافت.

به آنچه گفتیم باید هراس دائمی رژیم و رهبران جدید آن از بروز تشنجات زائیده بحران اقتصادی و مالی و فقر و بیکاری و بی خانمانی را نیز بر آنها افزود. می توان گفت از هم پاشیدگی شیرازه تولید سنتی و کشاورزی و پیامدهای مخرب اجتماعی آن بزرگترین نقطه ضعف برای رژیم در شرایط کنونی است. سرنوشت "مرحله جدید" صرف نظر از چگونگی ادامه مبارزه جناح ها، در درجه اول با وضع اقتصادی پیوند دارد.

هر حزب سیاسی که بخواهد بر سیر رویدادها تاثیر بگذارد باید جوانب گوناگون مسائل را مورد بررسی قرار دهد. هدف ما نیز جز این نیست. هیئت سیاسی با تقدیم این گزارش به پلنوم کمیته مرکزی درواقع زمینه بحث را آماده کرده است. این وظیفه پلنوم کمیته مرکزی است که به تحلیل دقیق اوضاع بپردازد و براساس آن درباره روش و جهت مبارزه حزب تصمیم مقتضی اتخاذ کند. هدف از این تصمیم گیری باید هموار کردن راه تاثیرگذاری فعال حزب توده ایران بر رویدادهای سیاسی جامعه ایران باشد.

پدیده ای نو ...

اندیشه های گوناگونی در زمینه اتحاد است که در مواردی نه اندک در آمیخته با پیشداوریها و خودمحوریتی هاست. مثلا، شرط گذاری برخی از سازمانها برای نیروهای شرکت کننده در جبهه واحد برای ما قابل درک نیست. هستند افراد و سازمانهایی که ضرورت آزادیهای دموکراتیک را تبلیغ می کنند، اما در برخورد به مثلا نیروهای چپ و یا مشروطه خواه به شیوه های غیردموکراتیک و آزموده گذشته روی می آورند. باید طرز تفکر گذشته را کنار گذارد. جهان متمدن دوران نواندیشی در سیاست را می گذراند. به باور ما، در مبارزه علیه رژیم باید از تقسیم نیروها براساس نظراتشان حتی المقدور پرهیز کرد. اصل باید اعتقاد به آزادیهای دموکراتیک باشد. بدون دستیابی به آزادی پایان دادن به بحران عظیم اجتماعی - اقتصادی و سیاسی و فرهنگی در ایران امکان ندارد. اگر همه ما، این اصل مسلم را عمیقا درک نکنیم، در برهمان پاشنه گذشته، یعنی اتهام پراکنی و برچسب زنی خواهد چرخید و در بهترین حالت، عمل مشترک نیروها از صدور اعلامیه ها و بیانیه های جداگانه مشترک به این یا آن مناسبت، آنهم در پاریس و رم و لندن و نیویورک و برلین، تجاوز نخواهد کرد.

اگر همه ما به دموکراسی و پلورالیسم سیاسی اعتقاد داریم به چه دلیل و علتی نباید مثلا، مشروطه خواهان را تحمل کنیم. مگر آنها هم مانند دیگر نیروها مراعات آزادیهای دموکراتیک و احترام به

منشور حقوق بشر را نمی پذیرند؟ و یا معلوم نیست چرا نباید پذیرفت که در درون حاکمیت کنونی نیز افراد مخالف "ولایت قیه" اندک نیستند و شرایط موجود امکان "خودنمایی" به آنها نمی دهد؟ حزب توده ایران یا طرح شمار طرد رژیم "ولایت قیه" که باید دستگیره ای برای زدودن آثار آن از قانون اساسی باشد، حق شرکت نیروهای سیاسی - مذهبی را در جبهه واحد به رسمیت شناخته است. نه باور مذهبی، نه موضع سیاسی گذشته و حال نباید مانع مشارکت این یا آن سازمان دموکراتیک در جبهه واحد گردد.

علت دیگر اهمیت اعلامیه ۲۰ فروردین را باید نه در "صوری" بودن آن، بل در تلاش امضا کنندگانش برای هماهنگ ساختن مبارزه در عرصه اصلی پیکار دانست. این اعلامیه که می توان آنرا به مثابه برنامه عمل مشترک طیفی از نیروهای در حال مبارزه تلقی کرد، هیچگونه شرط و شرطی برای مبارزه مشترک جز آنچه مورد قبول است، پیش کشیده نشده، که این بیانگر واقع بینی در سیاست است. به نظر می رسد، هدف از طرح هرشرطی، جز شروط مورد توافق همگان، ایجاد سد مصنوعی در برابر تحقق خواست میلیونها ایرانی در زمینه تامین انسجام نیروهاست.

رویدادهای کشور، از همه ما عاجلانه می طلبد تا متحدان دربار سرنویست دردناک مردم و میهن بیاندیشیم. هر عملی خارج از این محدوده منهایش در بهترین حالت کم بها دادن به خواست مردم زجر دیده است. اینک مبارزان داخل کشور زودتر به این حقیقت پی برده اند منطقی و طبیعی است. آنها که در عرصه پیکار حضور دارند و

مرکزی دربار مبارزه با اعتقادات سخن نمی رود، بلکه هدف برسر آنهایی است که با نظریات و رفتار خود عملا خویشتن را برون از صفوف حزب گذارده اند.

ضرور است قبل از هر چیزی به کمونیستها توضیح داده شود که در مابیت امر میان طرح کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و بسیاری از کارپایه های آلترناتیو دیگر از آن جمله "کارپایه دموکراتیک"، آنجا که موضوع به سمت گیری در جهت نوسازی و دموکراتیزه کردن حزب مربوط می شود، تفاوت چندانی بچشم نمی خورد. ما باید با هم خط مشی ای را که حزب کمونیست اتحاد شوروی و همه خلق برای دگرگونسازی جامعه ما اتخاذ کرده اند، به اجرا گذاریم. اهداف آزموننده برخی از رهبران که در صدد دستیابی به مقام سیاسی در چارچوب خواست دموکراتیک کمونیستها هستند، کار دیگری است.

برخورد با این نوع افراد باید شکل دیگری بخود گیرد. درست به همین سبب توضیح و بحث پیرامون نامه را باید با برخوردهای کاملا فردی در زمینه روشن سازی موضع طرفداران کارپایه ها و جریانات مختلف، بویژه در برخورد با اعضای مترزلز حزب، که فریب داده شده اند و قادر نبودند روندی جاری جامعه را درک کنند، در آمیخت.

برای چه جدائی تا کنگره و نه در جریان کنگره ضرورت دارد؟ این قبل از هر چیزی برای آن ضرور است که حزب به یک تشکل بی ریخت و قیافه (آمرق)، تکه تکه شده و به قطعات کوچک تبدیل گردد، در حالیکه وحدت و انسجام آن ضرورت حیاتی دارد، و دگرگونسازی دوران بسیار سخت و دشوار رشد خود را می گذراند. نباید به آثانی که در واقع اندیشه نابودی حزب را در سر دارند، اجازه داد که تلاش انحلال طلبانه خود را به کنگره منتقل کنند و به نقشه های جاه طلبانه خود که در آخرین

سنگینی دردها و رنجها و آلام مردم را از نزدیک با پوست و گوشت خود احساس می کنند، ضرورت اتحاد نیروها در جبهه واحد را هم بهتر در می یابند. وقت آن فرا رسیده تا همه ما خود را از برخی پیامدهای ناخوشایند مهاجرت دور ساخته و لحظه ای دربار آنچه در صحنه اصلی مبارزه می گذرد بیاندیشیم.

پلنوم فروردین ماه ۶۹ کمیته مرکزی حزب توده ایران موضع خود دربار اتحاد نیروهای مخالف رژیم را روشن تر کرد. ما خواهان اتحاد همه نیروهای اپوزیسیون طالب آزادیهای دموکراتیک و معتقد به مردم سالاری، یعنی استقرار حکومت دموکراتیک برآمده از انتخابات آزاد در شرایط بهره گیری برابر از کلیه حقوق دموکراتیک در جامعه ای آزاد هستیم. ما، از هیچ حزب و سازمان و گروهی نمی خواهیم تا دربار گذشته اش و یا حلل تئیر برنامه اش در آیند توضیحی بدهد. این یک امر داخلی هر حزب و سازمانی است تا چگونه گذشته خود را نقد کند و از آن برای آینده پند گیرد. اما، وجود برنامه آینده برای هر حزب و سازمان فعال و زنده، از بدیهیات است. زیرا آنچه پس از طرد رژیم "ولایت قیه" باید در انتخابات آزاد در معرض قضاوت خلق قرار گیرد، نظرات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی احزاب و سازمانهاست. در جریان مسابقه این نظرات است که اراده خلق می تواند بسود این یا آن نیروی سیاسی تجلی پیدا کند.

*** ** *

تحلیل مانع دگرگونسازی خواهد شد، تحقق بخشند. باید در نظر داشت که در اینجا حرف برسر "مسابقه آزاد نظرات" که برخی از رهبران فراکسیونی می خواهند به ما بقبولانند نیست، بلکه برسر تاکتیک بیرحمانه و ریاکارانه قبضه حاکمیت در حزب است. تاکتیک که یادگار ناپسند اخلاق و شیوه های مبارزه استالینی را احیا می کند.

باید این برخورد را بخوبی درک کرد. بحث گسترده، آزاد، سازنده و خلاق در حزب خواه در جریان تدارک کنگره ۲۸ و خواه در خود کنگره باید ادامه یابد. ما باید چنان کارپایه واحد و سندی را تدوین کنیم که دربرگیرنده همه آنچه ارزنده است و توسط کمونیستها در جریان بحث ارائه شده، باشد. نامه سرگشاده کمیته مرکزی نه تنها مرزی برای چنین بحثی در نظر نمی گیرد، بلکه تبادل نظر کارا و آشکار در درون حزب را فعلاانه تشویق می کند.

در جریان کارزار گزارش دهی به منظور نامزد کردن نمایندگان کنگره ۲۸، باید زمینه برای بررسی و بحث همه جانبه برنامه ها و مواضع آنها را فراهم کرد و از طغیبت بطور وسیع در این عرصه بهره گرفت. ضرور است که کمیته های حزبی شکل مفید بحث پیرامون نامه سرگشاده به کمونیستها را تعیین کنند. باید از همه امکانش استفاده کرد که این بحث در شرایط فرمانروائی دموکراسی واقعی، رفیقانه و در شرایط خلاق جریان یابد و به انسجام نیروهای سالم در حزب و نیز تدارک موفقیت آمیز تدارک ۲۸ - امین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی کمک کند.

برای حزب نه اخراج، بلکه پاکسازی، نه انشعاب، بلکه فشردهگی صفوف برپایه اصول انقلابی دگرگونسازی ضرور است. پیشرفت ما در راه سوسیالیسم انسانی و دموکراتیک، وابسته به ایجاد جامعه باز، آزاد و شکوفا است.

در راه انسجام ...

سالم حزب در اوان کنگره برای آنکه متحد، نیرومند و درصف واحد به این مرز بااهمیت در زندگی حزب کمونیست اتحاد شوروی گام گذارد. حزب باید به امر دفاع برخیزد و برمی خیزد، چرا که آن را انشعاب تهدید می کند. برای این نیز جدائی نظری و در مواردی جدائی سازمانی با اینگونه روحیات افراطی و افرادی که عمل می کنند اجتناب ناپذیر است. طبیعی است که این امری مربوط به خود کمونیستها، سازمانهای حزبی و کمیته هاست. البته این امور را بدون زیاده روی و با در نظر گرفتن اینکه امروز دربار "تصفیه" حزب هیچ سخنی نمی تواند در میان باشد، انجام پذیرد.

جدائی به معنای مبارزه با "دگراندیشی" و "دگراندیشان" در حزب نیست. چنین است موضع لنینی که کمیته مرکزی از آن پیروی می کند. ولادیمیر ایلیچ فرامی خواند تا به استقلال انسانها ارزش داده شود و به "دگراندیشان" یا "کسانی که به نحو دیگری به مسائل برخورد می کنند" احترام گذاشته شود (جلد ۵۴ - ص ۷۳). متاسفانه در اینجا و آنجا، نامه سرگشاده کمیته مرکزی به مثابه علامتی برای انتقام گیری از کمونیستهای مستقل اندیش، به مثابه بهانه ای برای نوعی "انتقام جوئی" نیروهای محافظه کار ارزیابی شد ...

باید دقیقا گفته شود، بازگشت به پراتیک زمان گذشته، به شیوه های سالهای ۲۰ و ۳۰ غیرممکن است. هم اکنون ما با تلاش در زمینه تحریف مفهوم و مضمون نامه سرگشاده کمیته مرکزی روبرو هستیم. می خوانند این تصور را القا کنند که کمیته مرکزی می خواهد خود را از افراد دارای نظریات و اعتقادات مستقل آزاد کند. ولی در نامه کمیته

در راه انسجام برپایه اصول دگرگونسازی

روزنامه "پراودا" ارگان کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی مقاله ای پیرامون نامه سرگشاده حزب زیر عنوان فوق منتشر ساخته که از جهات گوناگون شایان توجه است. در این مقاله می خوانیم:

"جامه ما، گام به گام در راه دموکراسی، آزادی و قانونیت پیش می رود. در خود حزب نیز تغییرات ژرفی روی می دهد. در پیوند با سپردن وظایف حاکمیت به شوراهای، نقش حزب کمونیست اتحاد شوروی در زندگی جامعه، مضمون و شیوه کار و خصلت رابطه اش با دیگر سازمانها و جنبش های اجتماعی - سیاسی هم تغییر می یابد. دموکراتیزه کردن همه جانبه مناسبات درون حزبی در جریان است.

در این شرایط، بحث پیش از کنگره نقش تعیین کننده برای خود نوسازی حزب دارد، فراگیر شده است. این تبادل نظر، از لحاظ دامنه، ژرفا و اهمیت مسائل مطروحه در چند دهه اخیر، بی نظیر است. پلنوم های فوریه و مارس کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی که طرح کارپایه کمیته مرکزی حزب و طرح اساسنامه نوین را تصویب کرد، انگیزه مهمی به بحث ها بخشید. در طرح ها هدف استراتژیک حزب ما، یعنی سوسیالیسم انسانی و دموکراتیک مطرح شده است. کمیته مرکزی دیدگاههای خود پیرامون حرکت به سوی این هدف و اصلاح حزب را پیشنهاد کرده است.

نامه سرگشاده کمیته مرکزی به مثابه مهمترین گام رشد این اندیشه ها نتیجه بررسی آگاهانه وضع در حزب و جامعه است. برخلاف تصور برخی از مولفان که می خواهند آنرا محصول "توطئه های آپارات" معرفی کنند، نامه سرگشاده ثمره کار جمع بزرگی از اعضا کمیته مرکزی و سازمانهای محلی حزبی است که نظراتشان در جریان بحث های زیاد مورد توجه قرار گرفته است. نامه کمیته مرکزی برای بحث در اختیار همه اعضای حزب و مردم گذارده شده و این بار دیگر، صداقت حزب کمونیست اتحاد شوروی را در رابطه با علنیت و اولویت حاکمیت توده های حزبی نشان می دهد.

همه ما در این امر صادقانه ذینفع هستیم که مضامین حیاتی برای حزب عملا در سازمانهای حزبی بحث و با خرد جمعی کمونیستها و غیر حزبی هایی که مسئولیت خویش را درباره سرنوشت کشور حس می کنند، و زبتر شود. همین امروز شاهد آنیم که در صفحات جراید و در سازمانهای حزبی برخورد نظرات و مسابته پیشنهادهای آلترناتیو جریان دارد. اما، حائز اهمیت است که این پیکای خلاق به انسجام حزب درموضع دگرگونسازی منجر گردد، نه به تفرقه و از همه مهمتر به انشعاب. در نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ذکر شده است که تلاش برای منحرف ساختن حزب از خط مشی استراتژیک خود، هم از جانب "جناح راست" و هم از جانب "جناح چپ" سرچشمه می گیرد که علیرغم فرق صوری، در آخرین تحلیل به هم پیوند می

خورند. و این در رابطه با طرح کارپایه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی درباره "سوسیالیسم انسانی و دموکراتیک" آشکارا به چشم می خورد. برای نمونه آن اعضای حزب را می توان مثال زد که کشتش به گذشته در آنها ظاهر می شود و در برابر مضامین حاد دچار سردرگمی هستند. آنها علت عمده کاهش وجهه حزب را در به اصطلاح "عقب نشینی رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی از اصول اساسی سوسیالیسم علمی" می بینند. به عقیده مبتکران "ایجاد حزب کمونیست روسیه در چارچوب حزب کمونیست اتحاد شوروی" چنین عقب نشینی ای در طرح کارپایه کمیته مرکزی بازتاب یافته است. اما، برخی دیگر رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی را به عدم "فرق مهم کیفی" میان "کارپایه دموکراتیک" و کارپایه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی متهم می سازند. محافظه کاری و جزم گرایی و ناتوانی در بحث، به شکست در مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی حاد منجر می گردد. ندیدن و بدتر از آن سازش کردن با آنها خطای نابخشودنی است. حزب حق ندارد از آن روزهای گذشته باشد و به دنبال جریانهای محافظه کارانه و یا در پی جدایی طلبان و حاملان روحیه ملی گرایانه و شوونیستی برود.

تأمیل دیگری نیز در این اواخر به اندازه کافی چهره نموده که بی اندازه خطرناک است، زیر پرچم دگرگونسازی و درواقع زیرپوشش مشی حزب کمونیست اتحاد شوروی درباره نوسازی انقلابی جامعه که مورد پذیرش مردم است، نیروهای گرد می آیند که علیه حزب مبارزه می کنند. این افراد که خود را "دمکرات" و یگانه هواداران تغییرات بنیادی می نامند، به بنیان های نظری حزب، به لنینیسم، به گزینش سوسیالیستی خلق ما در اکتبر ۱۹۱۷ مستمرا یورش می برند. در این ارتباط فعالیت برخی افراد در جنبش کمونیستهای متحد شده بر سر به اصطلاح "کارپایه دموکراتیک" جلب توجه می کند که بر امواج نوسازی حزب سوار شده و می کوشند تا از این جریان برای اهداف جاه طلبانه خویش استفاده کنند.

البته در نامه سرگشاده کمیته مرکزی در این باره سخن رفته است. در اینکه گروهی از اعضا حزب نظرات خود را به شکل کارپایه آلترناتیو ارائه کرده اند، جای سرزنش نیست. یادآور می شویم که کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، مخصوصا کمونیستها را فراخواند تا چنین اسناد آلترناتیو را تهیه کنند. "کارپایه دموکراتیک" در روزنامه "پراودا" منتشر شد و اعضا حزب در چارچوب بحث گسترده درباره این سند اظهار نظر کرده و مفاد آن را با طرح کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی مقایسه

می کنند. در شماره امروز هم طرح "کارپایه مارکسیستی" حزب کمونیست اتحاد شوروی منتشر شده است. در "صفحات بحث" "پراودا" نظرات انتقادی و نه چندان خوشایند پیرامون کارپایه کمیته مرکزی نیز درج می شود. به همین دلیل اتهام اینکه گویا "پراودا" خوانندگان را "علیه کمونیستهای اصلاح طلب بر می انگیزد" غیرقابل پذیرش است. درست آنانی که امروز "پراودا" را متهم می کنند، بارها کوشیده اند در صفحات "پراودا" درستی نظرات خود را به اثبات برسانند. چنین به نظر می رسد که "دمکراتها" نمی دانند که بحث آزاد در مطبوعات و در سازمانهای حزبی جز روند عادی دموکراتیک کاملا طبیعی برای حزب نوسازی شونده نبوده و نیست.

اینکه به جای بحث سازنده درباره مضامین که حزب را به هیجان آورده، افراد معینی از (هواداران) "کارپایه دموکراتیک" فعالیت تبلیغی و سازمانی حاد در جهت جدایی سازمانی بخشی از اعضای حزب براه انداخته اند، کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی را نگران ساخته است. جلب و نام نویسی هواداران جدایی جویان دارد، شوراهای همسانی در مرکز و برخی از مناطق بوجود آمده و پیک ها به محل ها اعزام می شوند. مسئله ایجاد منبع مادی مستقل از حزب کمونیست اتحاد شوروی مطرح می شود و درباره تقسیم و حتی تصرف اموال حزبی و رسانه های گروهی سخن می گویند. به موازات این، فراخوان هایی پیرامون ایجاد سازمانهای سیاسی دیگر فاقد هرگونه مناسبات با حزب کمونیست اتحاد شوروی به گوش می رسد. بدینسان، هدف واقعی برخی از مولفان "کارپایه دموکراتیک" عبارت است از نه تنها انشعاب ساده، بل در عین حال سازماندهی یک حزب سیاسی رقیب حزب کمونیست اتحاد شوروی. اختلاف آنها فقط برسر زمان تشکیل سازمان جدید است، برخی پیشنهاد تشکیل آن را تا بیست و هشتمین کنگره می دهند، برخی دیگر خواهان تشکیل آن در کنگره یا بعد از کنگره هستند. درواقع این مشی متوجه انحلال حزب کمونیست اتحاد شوروی و کنار زدن آن از عرصه سیاسی است. آنها ضمن اعلام اینکه دیگر هیچ ارتباطی با حزب کمونیست اتحاد شوروی ندارند همانند سیاستمداران صادق صفوف حزب را ترک نمی کنند و به عمل فعال برای تخریب حزب از درون متوسل می شوند. با افرادی که در حرف از نوسازی حزب و دگرگونسازی حمایت می کنند اما در عمل عوامفریبانه جانی برای خود در سازمان سیاسی دیگر تدارک می بینند چگونه باید رفتار کرد؟

منطق مبارزه سیاسی ما را به آنجا رسانده که حفظ حزب و آینده آن، جدا شدن از کسی که انتخاب سوسیالیستی مردم شوروی و سنگپایه نظری - تئوریک و نیز پایه های سازمانی حزب ما را نمی کند، تفرقه میان ملیتها را دامن میزند، مشی ویرانگر وحدت حزب کمونیست اتحاد شوروی را درپیش گرفته و فراکسیون براه انداخته و به طور منظم گروهی را سازمان می دهد، ضرورت حیاتی کسب می کند. هدف اساسی نامه فراخوان کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در شکل نامه سرگشاده به کمونیستهای کشور عبارت است از انسجام نیروهای

ادامه در ص ۷

NAMEH MARDOM Central Organ of the Tudeh Party of Iran	NO : 310	نامه مردم
	May 8 1990	
ADDRESSES 1- P.B. 49034 10028 Stockholm 49 Sweden 2- Dr.W.Silbermayer,PF.398,A-1141 Wien, Osterreich		بها : ۲۰ ریال